

فانك لو كنت كما قلت ما زوجك بفرشلي حكيت
 پادشاهي بچشم خوارت در طایفه درویشان نظر کردی
 با و الحاکم بکلی از ایشان نفراست در یافت ای نطقن
 و کنت ای ملک درین دنیا بچشم نفع المیعنی العسکر
 از تو کسب و بعیش ای المیع از تو خوشتر نفع قلبنا
 عن المشاغل اکثره و تمک بر ابرو کل نفس دانیم لیلو
 و قیامت هم بر ما ورد فی الجزوتون علی ما یعیثون
 و تخشون علی ما تو تون **شعوی** اگر کشور بکایکاف
 العربی بمعنی الاقلیم کنای بقم الکاف العربی بچشم
 وصف ترکیبی مثل کایران فی قوله کایرنت فی الدنيا
 و کردرویش حاجتین ناست ای فی شدة القعد
 در آن حالت که خواجیندان وان مرد معنی مردن
 نحو ایند از جهان پیش بالبا و العربی از لفظ مرد
 بمعنی مردن چو رخت ای المتاع از تمکلت ای من دنیا
 برست خواجی بالزکی ما غلسک کو کدر کدایی بالبا و
 المصدری خوشترست از باد شاهی لان من کان حله
 اخف بکون سرفه اسهل ظاهر درویش جانه قند
 بفتح الزاء الفارسی و کسره بمعنی الخلق بکلام بالزکی
 اسکی است و معنی سروه براد به التجرد و خفیفست
 ان دل زنده و نفس مرده **قطع** نه آنکه بر دور
 دعوی نشیند ای لیسب الصوفی من تعبد علی باب
 الدعوی از خلق مانی و المعنی که خلاف کنندش ای
 ای لو خالقی بچشم بر خیزد بقوم الحرب بل الصوفی
 خلاف با ذکر فانه نبیغی ان بکون صابوا علیما و کرکلی
 ضرر و عطلد و المعنی بالزکی اگر طاعتن اثنای غیر الله
 سیاسی کنی در کون طاشی نه عاوضت که از راه
 ستمک بکرایما و للاضاقة بر خیزد بل العارف هو الادی

برخی

یرضی بقضا و الله تع طریق درویشان ذکر برست
 لله تع و شکر علی نعمه و خدمت و طاعت کا قبل
 طریق ما خدمت و ایثار و هو بیدل ما عکله و قناعت
 ای الاتقنا بالقلیل و الرضا بالقسم و توحید ای
 تغیر بدلق و هو علی ثلثة اقسام الاول توحید الافعال
 و الثانی توحید الصفات و الثالث توحید الذات
 و توکل و هو الاعتماد علی ما عند الله تع و الیاس عما
 فی یدی الناس و تسلیم و هو الانقیاد ای اظهار
 العبودیة و قال اهل التخصیص التوکل بذلایة و هو صفة
 المؤمنین و التسلیم واسطة و هو صفة الاولیاء و
 التقویض نهایة و هو صفة اخص الخواص و تحجر و هو
 تجرع المراتع من غیر تعب بر که بدین صفتها موصوفت
 ای متصف بهذه الخصال بحقیقت درویش است
 ای صوفی اگر چه در قیاس است ای فی اللسان الفاخر
 لای کسوة الصوفیة اما برتن کوی و وصف ترکیبی
 و کذا ما عطف علیهم من الالفاظ الاتیة اعنی و فی نماز
 و سوا برست و موس با ز ای من کان صفتها کذا و کذا
 روز با برشیل رددو بند شہوات و فی طلبها و شہا
 برو ز کند در خواب غفلت و نسیان آخرت بخورد
 بفتح الراء مضارع بر چه در میان آید و لای بخر عن
 الشہوات و بگوید بر چه بر زبان آید و لای بجنب عن
 الجزافات ز ندست و عیا را کر چه در عیاست
قطع ای حرف نداء و المنادی مخذوف درونت
 بر بدنه بمعنی عربان از تقوی بکرا لوالا و ز بر و ن
 قال فی الصحاح البحر بالضم جامع ریاداری و العربی
 و الساطن برده بعفت و تک در کذا الظاهر ان
 کلیمه در تاریخ و المعنی لا ترک السنن المقوشة بسبعة
 الوان